

## نقد کهن‌الگوی قهرمان در داستان جمشید و خورشید بر اساس دیدگاه یونگ و کمپبل

بهناز علیمیرزایی<sup>۱</sup>

میرجلال‌الدین کزازی<sup>۲</sup>

### چکیده

جوزف کمپبل بر پایه اندیشه یونگ با پیشنهاد کهن نمونه سفر قهرمان، دریچه‌ای نو در نقد کهن‌الگویی گشود و نشان داد که سفر قهرمانان در آثار روایی مردمان گوناگون بیشتر از الگوی یکسانی پیروی می‌کنند. الگوی کمپبل دربردارنده سه بخش عزیمت، تشرّف و بازگشت است. از این روی نویسندگان این جستار برآند تا داستان جمشید و خورشید سلمان ساوجی را براساس نقد کهن‌الگوی و تک اسطوره کمپبل بررسند. جمشید با پاسخ به ندای فراخوان، برای درک خویشتن و شناخت آنیمای درونش با راهنمایی پیرخرد، پای در سفری دشوار می‌نهد و مراحل سخت را سپری می‌کند و سرانجام با پیوند با خورشید و بازگشت به چین، بهروزی را برای مردم سرزمینش به ارمغان می‌آورد. جمشید در این راه گذشته از بخشش‌های این جهانی به گونه‌ای به خودشناسی دست می‌یابد که این دستاورد هماهنگ با اندیشه «کهن‌نمونه سفر قهرمان» است.

کلید واژه‌ها: نقد کهن‌الگویی، کمپبل، قهرمان، جمشید و خورشید.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک - ایران.

<sup>۲</sup> - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک - ایران. (نویسنده مسؤول)

## مقدمه

یکی از شیوه‌های پرکاربرد نقد ادبی، نقد کهن‌الگویانه یا نقد اسطوره‌ای است. این نوع نقد، خوانشی میان رشته‌ای است که از سویی بر یافته‌های روان‌شناختی و از سویی بر مطالعات اسطوره‌شناختی و تحلیل تمدن‌ها استوار است. کهن‌الگو پایه اصلی این گونه نقد است. «کهن‌الگو یا نمونه آغازین، افکار و رفتارها و پندارهای مشابه ملل گوناگونند، نوعی تصویر ذهنی جهان شمول که محصول ناخودآگاه جمعی بشر است. نظریه ناخودآگاه جمعی را کارل گوستاو یونگ مطرح کرد.» (گرین و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۵۹) «وی بر این باور بود که «مغز و ضمیر انسان، هنگام تولد، همچون لوحی سفید و نانوشته نیست بلکه همانطور که بدن ما از ویژگی‌های نیاکان ما حکایت دارد، مغز ما نیز حاوی عاملی مشترک و موروثی از اجداد باستانی است به نام ناخودآگاهی جمعی که در زیر سطح خودآگاه قرار دارد.» (شایگان فر، ۱۳۸۰: ۱۳۷). «وی تصاویر مشترک بین رؤیا، اسطوره و هنر را کهن‌نمونه نامید.» (یونگ، ۱۳۷۹: ۹۰-۸۹) کهنه‌نمونه، دامنه وسیعی از اشکال و صور را شامل می‌شود. «در حالی که در بیان تعداد کهن‌نمونه‌ها هیچ محدودیت نظری وجود ندارد، ولی به لحاظ عملی صحبت در مورد بعضی از آن‌ها مهم‌تر است» (پالمر، ۱۳۸۸: ۱۷۱) قهرمان و سفر نمادین او از جمله کهن‌نمونه‌هایی است که یونگ بدان پرداخته است. در روان‌شناسی وی، قهرمان از کهن‌الگوهای شخصیت است که در نقش یک منجی و فدایی پدیدار می‌شود. قهرمان در سفرش سه مرحله کاوش، نوآموزی و فدایی و ایشارگر را می‌سپرد. «سایر کهن‌نمونه‌ها از جمله پیردانا، آنیما، یاری‌دهنده، سایه و... در پیوند با قهرمان و در روند تکامل شخصیت او معنا می‌یابند. واژه قهرمان در زبان یونانی به معنای پاسداری کردن و خدمت کردن است. قهرمان یعنی کسی که آماده است نیازهای خود را فدای دیگران کند. بنابراین مفهوم قهرمان در اساس با مفهوم از خود گذشتگی در پیوسته است.» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۵۹) از نظر یونگ کار اصلی اسطوره قهرمان «انکشاف خودآگاه خویشتن فرد» است، یعنی «آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی روبه‌رو شود.» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۶۴). «از میان پیروان یونگ، جوزف کمپبل از مشهورترین صاحب‌نظران در عرصه اسطوره‌شناختی و کهن‌نمونه‌ای است که به پیروی از آرای یونگ با طرح کهن‌نمونه سفر قهرمان، بستری نو در نقد کهن‌نمونه‌ی پدید آورد و تأثیری غیرقابل انکار بر نقد معاصر گذاشت.» (Rensma 2009: 1-15) او با مطالعه تطبیقی اسطوره‌های ملل مختلف «نحوه بازآیایی اسطوره‌ها را تا دوره معاصر پیگیری و همچنین نظریه تک اسطوره خود را مطرح کرد که مورد توجه منتقدان

و هنرمندان قرار گرفت.» (کنگرانی، ۱۳۸۸: ۷۴). وی «در رساله‌ای به سال (۱۹۴۹) با عنوان «قهرمان هزار چهره» این نظریه را ارائه نمود.» (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۲۰۱) وی با کاوش در افسانه‌های جهان نشان داد که چگونه این کهن‌نمونه در هر زمان و مکان، خود را در قالبی نو تکرار می‌کند تا انسان را به سیر و سفر درونی و شناخت نفس راهنمایی کند. از نظر او «قهرمان مرد یا زنی است که قادر باشد بر محدودیت‌های شخصی و یا بومی‌اش فایق آید و از آنها عبور کند و به اشکال عموماً مفید و معمولاً انسانی برسد ... قهرمانان تمام دوران‌ها پیش از ما این راه را پیموده‌اند. هزار تو کاملاً شناخته شده است؛ ما فقط باید مسیر نخی را که قهرمان بر جای گذاشته دنبال کنیم» (همان: ۳۵-۳۴). جوزف کمپبل در کتاب «قهرمان هزار چهره» سیر قهرمان را در یک تقسیم‌بندی کلی، این‌گونه بیان می‌دارد: «بخش عزیمت که وقایع قبل از سفر را در بردارد. قهرمان بر اساس ندایی که او را فراخوانده، از حدّ عادی و زندگی معمول خود، به محدوده‌ای فراتر گام بر می‌دارد. این قسمت شامل پنج بخش ندای فراخوان، ردّ و پذیرش، استمداد از ماورا گذر از آستان اول، رفتن به کام نهنگ می‌باشد. بخش دوم تشرّف یا آشنایی است که قهرمان با نیروهای فراطبیعی روبرو می‌شود و اقدامات قابل توجهی انجام می‌دهد. در این بخش قهرمان به کمال می‌رسد و شامل شش مرحله: جاده آزمون‌ها، ملاقات با خدایان، زن و سوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان، برکت نهایی می‌باشد. در بخش بازگشت سفر قهرمان به انجام رسیده است و برای او یا مردمش تحوّل در برداشته است. قهرمان با رهاورد سفر - دانش و قدرت - به وطن خود باز می‌گردد این بخش نیز شامل: پرهیز از بازگشت، فرار جادویی، دست نجات از بیرون، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان، آزاد و رها در زندگی است.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۴۵) ذکر این نکته لازم است که همه اساطیر واجد شرایط هفده‌گانه نیستند؛ برخی پاره‌ای از مراحل و پاره‌ای دیگر تنها در برگیرنده چند مرحله هستند. بر همین پایه، کمپبل بر این باور است که «این الگو بر روایت سفر قهرمانان گوناگون هماهنگی دارد و برای کشف این هماهنگی، گذشتن از تفاوت‌های موجود برای رسیدن به شباهت‌ها را امری لازم می‌داند.» (همان: ۱۱). بدین‌سان با توجه به الگوی کمپبل می‌توان سفر قهرمانان بسیاری از آثار از جمله: حماسی (پهلوانان)، داستان‌ها و قصّه‌هایی که بن‌مایه اسطوره‌ای دارند، تجزیه و تحلیل کرد.

### بیان مسأله و سؤالات پژوهش

با خوانش میان رشته‌ای بین ادبیات و روانشناسی می‌توان به زوایای تازه‌ای از متون ادبی دست یافت. مسأله پژوهش پیش‌رو این است که می‌توان با توجه به نظریه تک اسطوره کمپبل به واکاوی سفر جمشید، قهرمان داستان پرداخت و به این پرسش‌ها پاسخ داد.

۱- کهن‌نمونه قهرمان در داستان چه بازتابی دارد؟

۲- تک اسطوره کمپبل تا چه میزان با ساختار داستان هماهنگ است؟

### پیشینه پژوهش

الگوی سفر قهرمان چند سالی است که در بین نویسندگان و پژوهشگران مورد توجه قرار گرفته‌است. با توجه به نظر نقد کهن‌نمونه یونگ و کمپبل آثاری مورد واکاوی قرار گرفته‌اند، از جمله: «نقد کهن‌الگویی جمشید در گذر از فردانیت» (مجله بوستان ادب، غلام‌حسین شریفی ولدانی و محبوبه اظهري، ۱۳۹۱: پیاپی ۱۱) که نویسندگان سفر فردانیت جمشید را با توجه به نظر یونگ مورد واکاوی قرار داده‌اند. «تحلیل تک اسطوره‌سنجی نزد کمپبل با نگاهی به روایت یونس و ماهی» نگارش منیژه کنگرانی (۱۳۸۸ فصلنامه پژوهش‌های فرهنگستان هنر، ش ۱۴) با خوانشی اسطوره‌ای از روایت یونس در دهان ماهی، در کتاب «جامع‌التواریخ» به تحلیلی از سطوح ژرف‌تری از قهرمان دست زده‌است. رحمان ذبیحی و پروین پیکانی در مقاله «تحلیل کهن‌نمونه قهرمان در داراب‌نامه طرسوسی براساس الگوی جوزف کمپبل» (فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۳۹۵: ۱۱۸-۹۱) با خوانشی نو از روایت تاریخی سفر اسکندر در داراب‌نامه، مراحل گوناگون این سفر چون عزیمت، دعوت، امداد غیبی و... را مورد بررسی قرار داده‌اند. محمد طاهری و حمید آقاجانی در مقاله‌ای با عنوان «تبیین کهن‌الگوی قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپبل در هفت خان رستم» (فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۳۹۲: ۱۹۷-۱۶۹) به واکاوی پذیرش رستم به ندای فراخوان، زال، برای نجات سرداران ایران پرداخته‌اند و رستم در فرجام گذر از هفت خان به نوعی به خودشناسی و کمال معنوی دست می‌یابد. حسینی و شکیبی ممتاز در مقاله «سفر قهرمان در حمام بادگرد براساس شیوه تحلیل کمپبل و یونگ» (ادب پژوهی، ۱۳۹۱: ۶۳-۳۳) به سیر نمادین قهرمان داستان حاتم می‌پردازند. قهرمان با جستجو در جهان خارج به هویت، آگاهی و استقلال روانی دست می‌یابد. در جستار «بررسی سفر قهرمانی شخصیت در بوف‌کور با تکیه بر کهن‌نمونه‌های بیداری قهرمان درون» (دو فصلنامه مطالعات داستانی مجید سرمدی و

دیگران (۱۳۹۲: ۶۳-۵۱) نویسندگان روند تفرّد را در بوف کور براساس آرای روان‌شناختی مورد بررسی قرار داده‌اند. اما تاکنون واکاوی و بررسی الگوی سفر قهرمان بر پایه نقد کهن‌الگوی سفر قهرمان و تک اسطوره کمپیل در داستان «جمشید و خورشید» انجام نگرفته‌است.

### روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی-توصیفی است جامعه آماری این پژوهش، منظومه غنایی جمشید و خورشید است که با توجه به نقد کهن‌الگویی یونگ و نظریه تک اسطوره‌ای کمپیل مورد واکاوی قرار گرفته‌است. شیوه گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای است.

### بحث و بررسی

#### چکیده داستان

جمشید و خورشید داستان عاشقانه کهنی است که چند شاعر ایرانی و ترک آن را در قالب مثنوی سروده‌اند. سلمان ساوجی از جمله شاعرانی است که به سرایش این داستان پرداخته‌است. جمشید تنها فرزند شاپور، پادشاه دادگستر سرزمین «چین»، شبی در رؤیا، قصری زیبا را می‌بیند که از بالای آن کاخ باشکوه، زیبارویی چونان ماه شب چهارده می‌درخشد. جمشید پس از بیدار شدن، اسیر عشق دختر زیبارو می‌گردد و صبر و قرار خود را ازدست می‌دهد. پدر و مادرش از عهده درمان او برنمی‌آیند تا این که پدر از مهربان جهان‌دیده برای حلّ این گرفتاری یاری می‌گیرد. جمشید با رایزنی با مهربان در می‌یابد که نشانی‌های آن دختر زیبارو با دختر قیصر روم هماهنگ است و شاهزاده را به سوی او راهنمایی می‌کند. جمشید با همراهی پیر خرد، مهربان، سفر پرمخاطره‌ای را از چین به روم آغاز می‌کند. سفر آنان چهار ماه طول می‌کشد. جمشید در این سفر هفت‌خان را پشت سر می‌گذارند که عبارتند از: رسیدن به سرای پریان، گذر از کوه و نبرد با اژدها رسیدن به شهر اکوان دیو، رسیدن به دیر راهب، سرگردانی در دریا، گرفتاری در بیشه و در پایان رسیدن به روم و جنگ با رقیب بر سر عشق و برداشتن موانع از سر راه و پیوند با خورشید است. وی پس از ازدواج با خورشید به چین باز می‌گردد و به جای پدر بر تخت می‌نشیند.

## تک نظریه کمپبل در داستان جمشید و خورشید

## ۱. عزیمت (جدایی)

۱-۱. دعوت به ماجراجویی: در ابتدا، قهرمان در حال زندگی روزمره‌ای است که دست سرنوشت، او را با ندایی به خود می‌خواند و گرانیگاه معنوی او را از چهارچوب‌های جامعه به سوی قلمرو ناشناخته دعوت می‌کند. این سرزمین ناشناخته سرشار از نوش‌ها و نیش‌هاست و در ساخت‌های گوناگون چون سرزمینی دورافتاده در قلب یک جنگل، تمدنی در اعماق زمین، زیر امواج یا برفراز آسمان‌ها و قلّه‌های سر به فلک کشیده، یا رؤیایی عمیق و .... نمایان می‌شود. «ویژگی بارز این سرزمین‌ها وجود موجوداتی سیال و متغیّر، نیروهای فراطبیعی شکنجه‌هایی غیرقابل تصور، اعمالی فوق بشری و لذت‌های غیرممکن و... است.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۶۶). در این سفر قهرمان یا به خواست خود به این قلمرو پا می‌نهد یا پیک می‌نهد یا به خواه او را به این وادی می‌کشاند. در داستان مورد نظر، جمشید با دیدن این رؤیا بر آن می‌شود تا با فروگذراندن سرزمین و خانواده‌اش به دنیای ناشناخته پای نهد. «رؤیا دروازه رازهاست و با زبان ناخودآگاهی نهفته‌های خویش را بر ما آشکار می‌سازد.» (کزآزی، ۱۳۹۰: ۷۹) و «امیال نهفته را بروز می‌دهد» (یونگ، ۱۳۸۴: ۲۸) رؤیای قهرمان داستان هم برآمده از ناخودآگاهی است و با زبانی نمادین و رازآلود، او را به جهانی شگفت‌انگیز فرامی‌خواند.

۱-۲. ردّ دعوت: هنگامی که قهرمان ندا را می‌شنود ممکن است در پاسخ به دعوت درنگ نماید این عدم پذیرش دعوت می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد چون «ترس از ناشناخته بودن مأموریت یا وابستگی و علاقه‌مندی به چیزهایی که نمی‌تواند از آن‌ها دست بکشد.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۶۷) به هر روی «پیک چالشی را پیش روی قهرمان قرار می‌دهد که شاید وی همواره آماده رویارویی با آن نباشد» (صباغ، ۱۳۹۲: ۳۶) «گاه ردّ دعوت، ماجراجویی را به ضدّش دگرگون می‌کند، فرد در این صورت به انزوا و گوشه‌نشینی کشیده می‌شود یا خود را به کارهای سخت و می‌دارد و قدرت عمل مثبت خود را از دست می‌دهد و به یک موجود قربانی بدل می‌شود که نیاز به یک هادی دارد. در این حال بهار سبز زندگیش به خزانی زرد تغییر رنگ می‌دهد و ابرهای آسمان هستی‌اش سیاه و تاریک می‌شوند به طور کل دیگر زندگی برایش معنایی ندارد.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۶۷). جمشید نیز پس از دیدن رؤیا دچار دگرگونی می‌شود و گوشه‌نشینی را برمی‌گزیند و از سخن گفتن درباره آن با اطرافیان خودداری می‌کند. چرا که هنوز خودش به مرحله باورمندی نرسیده است تا دم زند. نزدیکان برای شادابی و بازگرداندن او به زندگی دست به

هرکاری می‌زنند، اما جمشید روز به روز از همه دوری می‌کند و هیچ بزمی نمی‌تواند روان آشفته او را شاد گرداند تا این که وی پس از گیرودار و ستیز با درون، راز را بر پدر آشکار می‌کند و به نوعی پذیرای دعوت می‌شود.

در آخر غنچه این راز بشکفت  
حدیث خواب یک یک با پدر گفت  
(ساوجی، ۱۳۸۹: ۶۳۵)

۳-۱. امداد غیبی: مرحله سوم عزیمت قهرمان، یاری و امداد غیبی است پس از پذیرفتن دعوت، قهرمان با موجودی حمایت‌گر روبه‌رو می‌شود که معمولاً در شکل عجزه‌ای زشت و یا پیرمردی، بر او آشکار می‌شود و به او تعویذ و طلسم‌هایی می‌دهد که در برابر نیروهای هیولایی و اهریمنی از او نگهداری کند. این شخصیت نشانی از قدرت خیرخواه و مهربان سرنوشت است. که «نویدگر آرامش بهشتی است که از آغاز در رحم مادر آن را شناخته‌ایم، اگر انسان این قدرت را بشناسد و به آن اعتماد کند همیشه در درون یا پشت چهره‌های ناآشنا پشتیبانی خواهد داشت که او را یاری می‌رساند.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۷۷-۷۵). در سیر داستان، جمشید راز خود را بر پدر آشکار می‌سازد. اما پس از شنیدن سخنان وی، پدر او را به دیوانگی و جنون نسبت می‌دهد و در رایزنی با مادر، نخستین مرشد و راهنما، مهراب بازرگان را بر سر راه جمشید قرار می‌دهد. مهراب بازرگانی بود که از هر اقلیم و سرزمینی آگاهی داشت و در نگارگری و نقاشی زبانزد همگان بود. او در طی سفرهایش هر کجا سمن‌رویی زیبارو را می‌دید، نگاره او را می‌کشید در یکی از شب‌ها که جمشید آتش عشقش سرکشیده بود از مهراب دعوت می‌کند تا مرهمی بر دل او باشد. وی پس از شنیدن سخنان جمشید به او می‌گوید نشان‌های آن پری‌رو در میان خوبان دنیا تنها با دختر قیصر روم هماهنگ است، دختری که مه از زیبایی او در نقاب است و در میان ماه‌رویان چون آفتاب. در روانشناسی یونگ، مهراب همان پیرخرمند است «پیر دانا، نمادی است از خصلت روحانی ناآگاهمان، کهن‌نمونه روح آن‌گاه پدیدار می‌گردد که انسان نیازمند تفاهم، پند نیک، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی است و قادر نیست خود به تنهایی، این نیاز را برآورد.» (مورنو، ۱۳۷۶: ۷۳). کهن‌الگوی پیر دانا به تعبیر یونگ بازتابی از آبدیدگی و سرد و گرم‌چشیدگی ناخودآگاه جمعی است. «پیر دانا هم راهدان است و هم گمراه‌کننده، هم زندگی آفرین است و هم مرگ آفرین، به پزشکی می‌ماند که در دستی دارو دارد و انگشتان دست دیگرش به زهر آغشته است.» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۵۰). دومین پشتیبان جمشید از میان سرزمین ناشناخته پریان است. در نمادشناسی یونگ زن مثالی یا مادر نیکوکار به چهره‌های گوناگون پدیدار می‌شود. پری‌زاد داستان همان کهن‌نمونه مادر نیکوکاری

است که در پیشه‌ای نغز جای دارد و فرمانروای سرزمین جنیان و پریان است و به هنگام گرفتاری قهرمان را یاری می‌دهد. «او نماد تولّد؛ حمایت و زایایی» (ال‌گورین و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷۸). است. جمشید در آغاز راه با مادر مهربان، دیدار می‌کند و داستان سفر خویش را بازگو می‌کند. مادر مهربان که از دشواری‌های راه با خیر است با دادن دو درج و سه تار موی جادویی، توشه سفر وی را فراهم می‌آورد تا به روز سختی و تنگی با سوزاندن آن از وی یاری بخواهد. چنان که می‌دانیم «از کارهای پریان، ارزانی داشتن صفات نیک، بخشیدن مال و نعمت به هر که بخواهند و پیش‌گویی و اشراف بر خواطر و اسرار غیب است» (ستاری، ۱۳۶۸: ۲۳۹). «عدد «سه» در اساطیر گوناگون نماد صلاح و کمال و اتمام است» (هیلنز، ۱۳۸۳: ۴۹۷). در باورشناسی کارهای بزرگ به سه روز انجام می‌شد به گونه‌ای رازوارانه سه نشان بوندگی و سرآمدگی است» (کزازی، ۱۳۹۲، ج ۲۳: ۵-۴) و «نشانی از تقدس و خوش‌یمن بودن را با خود همراه دارد.» (جایز، ۱۳۹۵: ۷۵۲) «در عین حال نیروی آفریننده و رشد دهنده هستی است و نیروی آن شامل طبیعت سه‌گانه آسمان، زمین و آب‌ها می‌گردد» (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۶). این عدد یادگار نوع شمارش انسان نخستین است آنان تنها می‌توانستند عدد یک و دو را بشمارند و بیش از آن را تا بی‌نهایت به مفهوم بسیار «سه» می‌گفتند. «اگر چه انسان پس از آن اعداد دیگری که نشان از کمال و تمامیت را کشف کرد اما عدد سه همچنان توانسته است در تاریخ و فرهنگ و اسطوره به مانایی خود ادامه دهد. از سوی دیگر سه طره مو یا سه رشته نازک دلالت بر نور خورشید دارد» (جایز، ۱۳۹۵: ۷۵۲). «در اساطیر ایران جمشید پادشاه پیشدادی دارای سه فره «خدا، شاه و پهلوان» است. وی فره خدایی را به «مهر»، فره شاهی را به «فریدون» و فره پهلوانی را به «گرشاسپ» می‌دهد.» (نورآقایی، ۱۳۸۸: ۴۱) شاید دادن سه تار جادویی به جمشید نیز در بردارنده همه مفاهیم اسطوره‌ای عدد سه باشد بدان معنا که پری تا آخرین مرحله سفر، یاریگر جمشید است تا او بدین وسیله به بزرگی و شکوه پادشاهی، پهلوانی برسد و با یکپارچه شدن با معشوق به فره خدا گونگی دست یابد. این بخش از داستان دقیقاً با الگوی کمپبل هماهنگ است. دو درج و سه تار پریزاد همان طلسم و تعویذی است که کمپبل بدان اشاره دارد.

به یاد زلف و لعلم گوش می‌دار

ز زلف من فکن تاری در آتش

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۶۵۰)

به جم گفت: این دو درج و سه تار

اگر وقتی شود وقت مشوش



۴-۱. عبور از نخستین آستان: در این قسمت، شخص برای شروع ماجراجویی هایش، از مرزهای زندگی شناخته شده گذر می‌کند و وارد سرزمین ناشناخته‌ها می‌شود. قهرمان در این مرحله از سفر «مقابل در ورود به سرزمین قدرت اعلا» با نگهبانان آستانه مواجه می‌شود. «این سرایداران ایستاده در محدوده افق زندگی. آسمان کنونی قهرمان به نگهبانی از چهارسوی و همچنین بالا و پایین آن می‌پردازند و آن را محدود می‌کنند.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۸۵) جمشید در این مرحله با سه عامل بازدارنده از سفر روبه‌رو می‌شود. وی ابتدا به کوهی سترگ که ازدهایی در آن جای داشت، می‌رسد و بدون هیچ ترسی ازدها را با تیغ زمرد فامش از پای در می‌آورد. در خان بعدی به شهر اکوان دیو می‌رسد شهری که در آن دیوان بد سرشت زندگی می‌کردند. وی این بار نیز با دلیری در نبردی سخت، دست و پا و سر اکوان دیو را جدا می‌کند و بدین ترتیب پس از هفت روز از آن کوه و سرزمین به دیری در نزدیکی دریا می‌رسد. در آن دیر راهبی به عبادت مشغول بود. راهب در حکم یکی از نگهبانان آستانه است که جمشید را از راه قناعت پیشگی از ادامه راه برحذر می‌دارد و او را به زندگی آرام و ساکن در ساحل فرامی‌خواند.

گهر جویی؟ بیا در ما سفر کن  
 امان خواهی؟ ز بحر ما حذر کن  
 اگر خواهی خلاص از موج دریا  
 چو ما باید کناری جستن از ما  
 (ساوجی، ۱۳۸۹: ۶۵۴)

نگهبان آستانه گاه جنبه حمایتگر دارد و به قهرمان اندرز می‌دهد تا برگردد و او را از خطرات پیش‌رو برحذر می‌دارد. راهب پس از بی‌تابی جمشید با دادن پندی از او روی برمی‌گرداند:

ملک را در دو بیت آن پیر بخرد  
 جواب خوب و موزون داد و تن زد  
 لازم نبود که آنچه دولت باید  
 نقش فلکی همان چنان بنماید  
 شاید که تو را چنان که باید ناید  
 باید که تو را چنان که آید شاید  
 (همان: ۶۵۵)

چهره خشن و منفی نگهبانان آستانه، آن‌ها را در ردیف کهن‌الگوی سایه قرار می‌دهد. «کهن‌الگوی سایه آن بخشی از فرد را مشخص می‌سازد که او ترجیح می‌دهد که آشکار نشود. سایه شامل بخش‌های تاریک سازمان نیافته یا سرکوب شده فرد است یا به تعبیر یونگ هر چیزی که از تأیید آن در مورد خودش سرباز می‌زند و همیشه از طرف آن تحت فشار است از قبیل صفات تحقیر آمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس» و نیز دارای کیفیت‌هایی است که با اصول

اخلاقی وجدان فرد مغایر است یا اجتماع آن‌ها را تأیید نمی‌کند و همچنین تکان‌هایی را فرا می‌خواند که از بخش غریزی و حیوانی ماهیت انسان برخاسته‌اند» (پالمر، ۱۳۸۸: ۷۳-۱۷۲). ستیز با اژدها، نبرد با اکوان دیو و عدم پذیرش سخنان راهب از جمله سایه‌هایی هستند که در رشد و استقلال شخصیت او نقش به‌سزایی دارند. در فرآیند فردیت، رهایی از سویه‌های کودکانه شخصیت، به عنوان پیش شرط استقلال، دارای اهمیت است. اژدهایی که جمشید در کوه با او رویارو می‌شود، در اصل نمود نمادینی از این پیش شرط است. «در واقع رویارویی با اژدها نماد درگیر شدن با ارزش‌های درونی شده جامعه، وجهه درونی شده ارزش‌های پدر و مادر، بریدن از ناف کودکی و رهیدن از همه بندهایی که کودکی بر پای انسان می‌نهد و راه را بر بزرگ شدن و استقلال از دیگران می‌بندد» (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۳۲). «بدین‌سان دیو نیز «نمادی است از آیین‌گذر، دنیایی که دیو در آن زندگی می‌کند، دنیای تاریک و مرموز درون است. دیو نگهبان گنج است و بدین مفهوم نمادین از موانع و مشکلاتی که فرد باید پشت سر نهد تا به گنج واقعی که همان کمال و فردیت است، دست یابد» (شوالیه، ج ۴، ۱۳۸۵: ۳۶۶-۳۶۷). جمشید در شهر دیوان در ستیز با اکوان دیو به گونه‌ای از سایه تاریک درون خود می‌گذرد تا به گنج واقعی که همان آنیمای درون و کمال است، دست یابد. راهب نیز در این بخش داستان، شخصیتی دوگانه‌ای دارد که هم در نقش پیر خرد و هم سایه بر جمشید نمایان می‌گردد. در بخش سایه راهب دارای چهره‌ای خشن و عبوس در لباسی عمدتاً سیاه و زمخت است که بویی از عشق و تلاش برای رسیدن به معشوق و خطر کردن نبرده‌است و ظاهراً با واژگانی چون قناعت و آرامش، خود و دیگران را می‌فریبد. او راه رسیدن به معشوق را در گوشه نشینی و تارک دنیا بودن می‌داند. اما بخش مثبت راهب به عنوان پیر خردمند زمانی است که او راهنمایی و راهگشایی می‌کند آنجا که جمشید را به سعی و تلاش در راستای تقدیرش بر می‌انگیزد و او را از ناراحتی در نرسیدن به هدفش بر حذر می‌دارد.

۱-۵. **شکم نهنگ:** مرحله بعدی که قهرمان در عبور از آستانه با آن روبه‌رو می‌شود، شکم نهنگ است «گذر از آستانه جادویی، مرحله انتقال انسان به سپهری دیگر است که در آن دوباره متولد می‌شود و این عقیده به صورت شکم نهنگ به عنوان رحم جهان نمادین شده است در این نماد قهرمان به جای آنکه بر نیروهای آستانه پیروز شود و رضایت آن‌ها را جلب کند توسط ناشناخته‌ها بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد، بلعیده شدن توسط نهنگ یا برابری آن از جمله تاریکی یا اژدها بر این نکته تأکید دارد که عبور از آستان نوعی فنا یا خویش‌کشی است. البته قهرمان

گذشته از سفر به دنیای بیرون به درون خویش نیز سفر می‌کند که برابر گذر یک عابد به درون معبد است. جایی که به یاد آورد کیست و چیست، درون معبد، شکم نهنگ هر دو یکی هستند به همین دلیل است که در ورودی‌های معابد، ناودان‌هایی به صورت شخصیت‌ها و جانوران شگفت‌انگیز ساخته می‌شوند.» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۹۸-۹۶) در داستان، جمشید برخلاف الگو بر نگهبانان آستانه پیروز می‌شود اما در ادامه سفری چهل روزه را می‌آغازد و خود به تنهایی در کشتی می‌نشیند. «عدد چهل در نمادشناسی نشانه به پایان رسیدن یک دور تاریخی است. دوری که نه فقط به تکرار، بلکه به دگرگونی اساسی و گذر از نظام عملی از یک زندگی به زندگی دیگر می‌شود» (شوالیه و دیگران، ۱۳۸۵: ۵۷۶). در شب پایان چهلمین روز دریا به شدت طوفانی می‌شود و گردابی سهمگین کشتی جمشید را خرد کرده و می‌بلعد. بلعیده شدن کشتی و متعلقات آن و تنها ماندن جمشید به نوعی در شکم نهنگ رفتن و همراه با زایشی دوباره است.

## ۲. تشرّف

هنگامی که قهرمان از آستان عبور می‌کند، شایستگی ورود به مرحله تشرّف را می‌یابد. مرحله تشرّف دارای چند بخش است:

۱-۲. جاده آزمون: این مرحله از دشوارترین بخش‌های سفر اسطوره‌ای است. در این بخش «قهرمان باید یک سلسله آزمون را پشت سر بگذارد. او به گونه مخفیانه به وسیله توصیه‌ها، طلسم‌ها و مأموران پنهان یاری‌دهنده ماورائی‌ای که پیش از ورود به این سرزمین ملاقات کرده‌بود، یاری می‌شود» (کمپیل، ۱۳۹۲: ۱۰۵). قهرمان داستان پس از سه روز سرگردانی در آب، روز چهارم به بیشه‌ای سرسبز و انبوه درختان می‌رسد. «در نمادشناسی عدد چهار «یادآور ریخت دایره، چرخه حیات» (ال‌گورین، ۱۳۸۳: ۱۷۷). و «چهار آخشیرجان» (کزازی، ۱۳۹۲، ج ۶: ۵۷۲) است. به راستی عدد چهار نماد نظم کیهانی و بازگشت به چرخه زندگی است و در درون خویش زایشی دگرباره را همراه دارد. جمشید هم با رسیدن به بیشه‌ای سرسبز که خود نماد زایش و مادینگی است دگرباره جانی تازه می‌یابد و با سوزاندن تار موی جادویی پری‌زاد از وی یاری می‌خواهد. نازپرورد با حضورش به وسیله طلسم و جادو دریای مواج را به شکلی براقی راهوار در آورده و جمشید را از آن مهلکه رهایی می‌دهد و به مرز روم می‌رساند.

۲-۲. دیدار با ایزدبانو: آخرین آزمونی که قهرمان پس از چیرگی بر موانع پیش‌رو به آن دست می‌یابد «ملاقات با خدایانو» است. «در حقیقت این آزمون برای به دست آوردن موهبت عشق یا مهر و محبت است و این موهبت چیزی جز لذت بردن از زندگی به عنوان نمونه‌ای کوچک از جاودانگی نیست.» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۲۶) در این نقطه، «قهرمان عشقی قدرتمند و بی‌قید و شرط را تجربه می‌کند که مانند عشق مادر به فرزند است. معمولاً نشانه‌اش این است که قهرمان با شخصی که بیش از همه دوست دارد، ملاقات می‌کند. قهرمان با این ایزدبانو ازدواج می‌کند. اما بر خلاف نظر فروید و رانک، این ایزدبانو نمادی از مادر نیست، بلکه او نمادی از کهن الگوی مادر است که از اجزای تشکیل‌دهنده شخصیت قهرمان هستند. بنابراین آمیزش قهرمان با او مصداق زنا با محارم نیست. آن دو فقط ازدواج نمی‌کنند بلکه به نحوی رازگونه با هم یکی می‌شوند» (سیگال، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

از نظر کمپبل خدایانو یا مادر جهان در وجود تک تک زنان تجلی یافته‌است. «زن در زبان تصویری اسطوره، نمایانگر تمامیت آن چیزی است که می‌توان شناخت و قهرمان کسی است که به قصد شناخت پا پیش می‌گذارد» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۲۴). همچنین کمپبل زن را نیمه دیگر خود قهرمان می‌داند. چرا که «یک، هر دو» است (همان: ۳۴۴). جمشید پس از ورود به روم در ریخت بازرگانان با مهراب وارد دربار می‌شود و همراه با تحفه‌های گران‌چینی در نهان به نزد خورشید در می‌آید وی با دیدن خورشید در می‌یابد که او همان زیبارویی است که در رؤیا دیده است. در طی دیدارهایی که در روزهای بعد روی می‌دهد. خورشید به جمشید دل می‌بندد و سرانجام پس از فراز و نشیب‌هایی بسیار، زمینه خواستگاری و ازدواج آماده می‌شود. «در حقیقت خورشید همان خدایانویی است که کمپبل بدان اشاره کرده است. یونگ، ایزدبانو و یا هر زنی دیگری را نشانی از آنیما می‌داند. وی بر این باور است که هیچ مردی کاملاً مردانه نیست، بلکه همواره در وجودش چیزی زنانه دارد. آنیما، گنجینه‌ای از تمام تجربیات اجدادی مردان با زنان است هر مردی در درون خودش آنیمایی دارد» (مورنو، ۱۳۹۰: ۶۱-۶۰). بر همین پایه عنصر مادینه هم کاملاً زنانه نیست بلکه او نیز حامل آنیموس و بعد مردانه‌ای است. روح زنانه آنیما دارای دو چهره دوگانه است که در بعد مثبت به صورت معشوق، همسر یا ایزدبانوی مهربان پدیدار می‌شود.

۲-۳. زن به عنوان وسوسه گر: در این مرحله، قهرمان با اغواگری که وی را با دعوت به لذت جویی و دلربایی از ادامه راه باز می‌دارد، روبه‌رو می‌گردد معمولاً این وسوسه‌گر زن است که در صدد مانع تراشی تا حد جلوگیری از ادامه راه قهرمان بر می‌آید. در داستان نمودی کمرنگ از اغواگری زنان دیده می‌شود. شهناز و شکر دو خنیاگر و محرم سرای جمشید هستند. جمشید از آنان می‌خواهد که در بزمی که برای خورشید ترتیب داده، حضور یابند و وی را در راه رسیدن به او یاری دهند.

چو شکر دادشان از پرده آواز	دگر شهناز را با ارغنون ساز
کنون جان مرا باشید همدم	شما در پرده‌ام بویید محرم

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۶۷۳)

اما دو پرستار شروع به بهانه‌جویی می‌کنند بدین گمانند که عشق خورشید آنان را از جمشید دور می‌سازد هر چند در نهایت گوش به فرمان داده، با ساز و آواز در این عشق سهیم می‌شوند.

که شاها از چه شکر را خریدی؟	به صد زیب و بهایش برکشیدی
مگر یکبارگی دیدی گرانش	که خواهی کرد نقل دیگرانش
به شکر پروریدنت به صد ناز	دلارایا مکن خوی از شکر باز...
نوازش یافتی هر روز صدرم	در آخر با ملک گشتند همدم

(همان: ۶۷۴-۶۷۳)

نمودی دیگر از اغواگر در این داستان افسر مادر خورشید است. که در چند صحنه اغواگری او دیده می‌شود:

۱ - زمانی که از عشق خورشید به جمشید آگاه می‌شود به جای همراهی کردن و یاری رساندن به دختر، او را در کوهی زندانی می‌سازد.

به کوهی در حصاری داشت افسر	که با گردون گردان بود همبر
کشان خورشید را با خویشان برد	به لالایی دو سه شبرنگ بسپرد

(همان: ۷۰۱)

۲- جمشید روزی عزم درگاه قیصر می‌کند در مسیر از زیر کاخ افسر عبور می‌کند که ناگاه چشم افسر به او می‌افتد و مرغ دلش در بند می‌شود.

از آن بالای قصر، افسر بدیدش                      ز راه دید، مرغ دل پریدش  
(همان: ۷۰۸)

۳- پس از بازگشت جمشید به دربار، آتش عشق افسر به جمشید شعله‌ورتر می‌گردد.  
چو یک چندی ندیم خلوتش گشت                      پس از سالی ندیم حضرتش گشت  
جهان زیر نگین شاه جم بود                      روان حکمش چو قرطاس و قلم بود  
پدر قیصر بدش مادر بد افسر                      و لیکن بود از او مادر در آذر  
خیالش هر زمان در سر همی تاخت                      نهان در پرده با جم عشوه می‌باخت  
(همان: ۷۰۹)

زمانی که خورشید در قلعه زندانی بود با نوشتن نامه با جمشید ارتباط داشت. روزی جمشید برای دیدن وی به جایگاه او می‌رود، خورشید به جمشید می‌گوید تنها راه نجات او از قلعه، دادن زر و گوهر به افسر است چرا که او به غایت زر را دوست می‌دارد و گره کارهای جهان با زر و جواهرات باز می‌شود. جمشید مهربان را با طلا و جواهر به نزد افسر می‌فرستد. وی با این کار خورشید را از بند می‌رهاند و در فرجام افسر با میانجیگری زمینه ازدواج آنان را فراهم می‌کند.

۴-۲. **آشتی و هماهنگی با پدر:** در زندگی و سفر قهرمان، شاه نمادی از پدر است که می‌تواند گاه به صورت نیک و گاه به صورت کریه پدیدار شود. «در این آزمون سخت و دشوار، قهرمان به کمک و پشتیبانی یک هیأت زنانه نیاز دارد تا با توسل به جادوی او آیین‌های تشریفی را که پدر برایش وضع کرده پشت سر بگذارد و از چنگ «من» خود خلاص شود» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۳۷). «پدر فقط آن‌هایی را که تمام آزمون‌ها را پشت سر گذاشته باشند به خودی خود راه می‌دهد.» (همان: ۱۳۸) راهنمای آیین (پدر یا جانشینان پدر) «نشانه‌ها و سمبول‌های کاری و حرفه‌ای را فقط به پسری می‌سپارد که از تمام انرژی‌های کودکی و عاطفی نا به‌جا، پاک شده باشد او کسی است که می‌تواند بدون جانبداری از قدرت بهره‌گیرد. به راستی او کسی است که از حالت بشریت مطلق

خارج شده و خود نماینده نیروی کیهانی است. او اکنون خود یک پدر است و توان آن را دارد که در نقش کاهن یا راهنما آشکار شود.» (همان: ۱۴۲) در داستان پدر جمشید و پدر خورشید این نقش را برای قهرمان داستان بازی می‌کنند. پدر جمشید وقتی آشفته‌گی جمشید را می‌بیند و می‌داند که پسر از این راه باز نخواهد گشت، مهراب بازرگان را به عنوان نماینده و مشاور با جمشید همراه می‌سازد. از دیگر سوی جمشید پس از فراز و نشیب‌های بسیار در دربار قیصر روم به دلیل توانایی، عقل و خردش دارای جایگاهی شایسته و بایسته می‌شود. افسر و قیصر او را چنان فرزند خویش گرامی می‌داشتند تا آنجا که افسر از آمدن شادیشاه شامی به خواستگاری از خورشید، جمشید را با خبر می‌سازد. چرا که قلباً خواهان پیوند آن دو و ماندن وی در دربار می‌باشند. در مجلسی که شاه برای ورود خواستگار ترتیب داده بود، شادیشاه در خوردن می‌زیاده‌روی کرد و به نوعی آداب بزم شاهانه را پاس نداشت در ادامه در بازی چوگان، جمشید در ربودن گوی از شادیشاه برتری می‌جوید، بار دیگر با دلیری به هنگام حمله شیر به اسب شاه در بازی چوگان، با کشتن شیر جان وی را نجات می‌دهد. بعد از این رویداد قیصر از جمشید ستایش می‌کند و شادیشاه را مرد هنر و شایسته تاج و تختش نمی‌داند و افسر فرصت را غنیمت می‌شمارد و از اصل، نسب، سرزمین و هنرهای جمشید پرده برمی‌دارد و به گونه‌ای شاه را برآن می‌دارد که از ازدواج شادیشاه با خورشید خودداری کند و قیصر را دو دل می‌کند. از همین روی پادشاه برای شادیشاه چند شرط می‌گذارد که در صورت پذیرش آن با ازدواج وی با دخترش موافقت می‌کند. شادیشاه با شنیدن شرط‌ها بهانه می‌آورد و پذیرش شرط‌ها را به رایزنی با پدرش به یک سال دیگر وا می‌نهد. پس از بازگشت شادیشاه، افسر بار دیگر در نقش پشتیبان، جمشید را فرامی‌خواند و حکایت گفتگوی شاه با شادیشاه را بازگو می‌کند تا وی را برای رسیدن به خورشید یاری دهد، اما این کار تنها با مبارزه جمشید با رقیب و لشکر شام برآورده می‌شود، جمشید با شنیدن این سخنان، دلاورانه پاسخ می‌دهد که آماده است به ستیز با شامیان برود افسر به او اطمینان می‌دهد که اگر در این راه پیروز شود، قیصر با ازدواج وی با خورشید هم داستان می‌شود. جمشید این بار نیز از نبرد بزرگ با شامیان، سربلند باز می‌گردد و پس از بازگشت با خورشید ازدواج می‌کند. افسر در این

بخش از داستان با گفتگو با پدر خورشید و انگیزه دادن به جمشید نقش خود را به عنوان پشتیبان قهرمان به خوبی بازی می‌کند.

**۲-۵. خدای گون شدن:** این وجود «خدایگون، الگوی موقعیت الهی است که قهرمان انسانی پس از گذشتن از آخرین وحشت‌های جهل به آن می‌رسد» (کمپل، ۱۳۹۲: ۱۵۶). وقتی قهرمان پا در سفر می‌نهد از مرحله دو جنسی به تک جنسی و خدای گونگی می‌رسد و برآستی از مرحله دوگانگی به یگانگی می‌رسد. شکل بیشتر دنیوی این مرحله، آرامش و رضایتی است که قهرمان را فرا می‌گیرد. جمشید نیز با پیوند با خورشید از حالت دوگانه بودن خارج می‌شود و به یگانگی می‌رسد و مرحله خدایان را تجربه می‌کند و در کنار خورشید به آرامش می‌رسد.

**۲-۶. برکت نهایی:** این مرحله رسیدن به مقصد نهایی سفر است. تمام مراحل پیشین، مقدمه‌ای برای رسیدن به این مرحله بودند. در بیشتر اسطوره‌ها، این برکت چیزی ماورایی مانند چشمه آب زندگان یا جام مقدس یا وصال با شاهزاده و یا هر هدف ارزشمند دیگری است. جمشید نیز علاوه بر ازدواج با خورشید و فرمانروایی بر روم؛ به گونه‌ای به خودشناسی و استقلال هویت دست می‌یابد.

### ۳. بازگشت

**۳-۱. پرهیز از بازگشت:** قهرمان که در جهان دیگر به سعادت دست یافته است، دیگر تمایلی برای بازگشت به زندگی عادی قبلی خود ندارد و نمی‌خواهد برکت خود را در اختیار یاران خود قرار دهد. البته این قسمت از الگو در داستان بازتابی روشن ندارد. چرا که جمشید پس از ازدواج با خورشید نامه‌ای برای پدرش می‌نویسد و آرزوی دیدنش را دارد اما زمانی که خورشید این سخن را با افسر در میان می‌گذارد با ناسارگاری مادر روبه‌رو می‌شود. از همین روی جمشید و خورشید به ظاهر پا پس می‌کشند اما در نهان برآند تا در فرصتی مناسب رهسپار چین شوند.

**۳-۲. فرار جادویی:** «اگر قهرمان هنگام رسیدن به پیروزی، دعای خیرخدایانو یا خدا را پشت سر داشته باشد. آشکارا مأمور است با اکسیری برای احیای جامعه‌اش به جهان بازگردد. از سوی دیگر، اگر قهرمان برخلاف میل نگهبان، گنج غنیمتی را به چنگ آورد و یا اگر خدایان و دیوها



مایل به بازگشت او نباشند یا راه او را سد کنند، آنگاه آخرین مرحلهٔ چرخهٔ اسطوره‌ای تبدیل به تعقیب و گریزی نشاط‌آور می‌شود» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۰۶).

چنان‌که بازگو شد جمشید و خورشید به دنبال زمان مناسب قصد سفر به چین را دارند. خورشید در حکم همان ایزد بانویی است که با نظر جمشید هم سوست، اما با ناسازگاری مادر روبه‌روست و برآن می‌شود تا با جمشید بدون اجازه از مادر راهی دیار چین شود.

**۳-۳. کمک بیرونی:** همان‌طور که قهرمان برای طی کردن مراحل سفر به راهنما و یارانی نیاز دارد، گاهی برای برگشتن به زندگی روزمرهٔ نیز به چنین راهنمایان و یاران نیازمند است. در سفر بازگشت، خورشید و فصل زیبای بهار از یاریگران بیرونی در این بخش داستان هستند. جمشید به بهانهٔ فصل بهار و گردش در طبیعت اجازه خورشید را از قیصر روم می‌گیرد و به سوی چین رهسپار می‌شوند.

**۴-۳. گذشتن از آستانه بازگشت (بازگشت با اکسیر عشق):** در این مرحله، قهرمان می‌آموزد چگونه دانش و حکمتی که طی سفر فرا گرفته‌است با جهانیان به اشتراک بگذارد. «کلید واقعی برای مرحلهٔ نهایی سفر قهرمان، اکسیر است. قهرمان از دنیای ویژه چه ارمغانی به همراه آورده است تا آن را با دیگران تقسیم کند. بازگشت با اکسیر، آخرین آزمون قهرمان است که نشان می‌دهد آیا به اندازهٔ کافی پخته شده است تا ثمرات جستجوی خود را با دیگران تقسیم کند. این اکسیر می‌تواند استعاری یا مجازی باشد.» (ووگلر، ۱۳۸۷: ۲۶۳) جمشید نیز با بازگشت با خورشید می‌خواهد تجربیاتی که در طی سفر به روم به دست آورده است در خدمت مردمان سرزمینش قرار دهد. وی پس از بازگشت به آن چنان پختگی، شایستگی و استقلال شخصیتی دست یافته است که پدر او را چونان قیصر روم بر تخت شاهی می‌نشاند و فرمانروایی بر چین را به او واگذار می‌کند تا مردم از خرد و دانش او بهره ببرند.

**۵-۳. ارباب دو جهان:** «هنر ارباب دو جهان آزادی عبور و مرور در دویخس آن است. حرکت از سوی تجلیات زمان به سوی اعماق سبب ساز و بازگشت از آن؛ آن هم به گونه‌ای که قواعد هیچ‌یک از این دوسو به دیگری آلوده نشود؛ ولی در عین حال ذهن بتواند یکی را از دریچه دیگری بنگرد. این مرحله معمولاً در قهرمانانی فرا انسانی چون عیسی ناصری یا بودا نشان

داده می‌شود. در قهرمان‌های معمولی‌تر، این مرحله با کسب تعادل بین جسم و روح حاصل می‌شود. قهرمان در این مرحله، به آرامشی درونی و بیرونی می‌رسد» (کمپبل: ۱۳۹۲: ۲۳۷). در پایان داستان پدر تاج تخت شاهی را به جمشید می‌سپارد. وی آن‌چنان عدل و داد و آبادانی را می‌گستراند که تا سال‌ها پس از مرگ نام نیکش همچنان جاوید می‌ماند. جمشید در این مرحله به آرامش درونی و بیرونی دست یافته است و به گونه‌ای می‌توان او را ارباب دو جهان نامید.

۳-۶. **زندگی آزاد:** در این مرحله «قهرمان پس از ارباب دو جهان شدن از اتفاقات لحظه بعد هرآنچه که باشد نمی‌هراسد» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۲۵۰). گاهی به این مرحله «دم را دریافتن» می‌گویند، جایی که فرد نه حسرت گذشته را می‌خورد و نه نگران آینده است و از مرگ نیز هراسی ندارد. جمشید هم در دوران زندگی و فرمانرواییش آن‌چنان با داد و دهش رفتار کرد که برای رفتن به آن جهان نیز مهیا و آزاد بود و به گونه‌ای در هر دو جهان به نیکنامی می‌رسد.

### جدول مراحل سفر جمشید

جدول (۱) بخش عزیمت (جدایی)

ردیف	مراحل سفر	سفر بیرونی	سفر درونی
۱	-----	سفر جمشید به روم	رؤیا) سفر به درون برای کسب هویت و وحدت درونی
۲	دعوت به آغاز سفر	دیدن یک رؤیا	آشنایی با عنصر مادینه (آنیما)
۳	ردّ دعوت و پذیرش دعوت	در ابتدا جمشید دچار انزوا و گوشه گیری می‌شود اما در نهایت با درمیان گذاشتن راز با پدر به دعوت پاسخ می‌دهد.	-عدم ترک وابستگی به خانواده -پذیرش حرکت به سوی فردیت و شخصیت مستقل
۴	امدادهای غیبی	آشنایی با مهرباب بازرگان و رفتن به سرزمین ناشناخته و آشنایی با پریزاد.	راهنمایی پیرخرد و همکاری او برای رفتن به روم و شناخت آنیمای درونش - صورت مثالی (مادر نیکوکار) به شکل پری
۵	عبور از آستان نخستین	ستیز با ازدها و عبور از کوه و نبرد با اکوان دیو، گوش ندادن به سخنان راهب برای بازماندن و سفر نکردن.	شناخت سایه‌های درون، ستیز با ازدها و دیو نفس پلید و بریدن از ناف کودکی و پیروزی قهرمان بر خودش
۶	شکم نهنگ	عبور از دریا	رها شدن از خودآگاه و شناخت ناخودآگاه و تولّدی دوباره یافتن

جدول (۲) بخش تشرّف

ردیف	مراحل سفر	سفر بیرونی	سفر درونی
۱	جادهٔ آزمون‌ها	رهایی از گرداب و رسیدن به پیشه و یاری خواستن از پریزاد و عبور از دریا	سرگردانی در ناخودآگاه (پیشه)، یاری مادر نیکوکار (تارهای زلف جادویی پری‌زاد)
۲	ملاقات با خدایانو	دیدار با خورشید	شناخت آنیمای درونش
۳	زن در نقّاش و سوسه‌گر	سریچی شهناز و شکر از نوازندگی در حضور خورشید - عدم همراهی افسر با خورشید و عشق‌بازی وی در نهران با جمشید.	درگیر شدن با هویت زنانه
۴	آشتی و یگانگی با پدر	رعایت آداب می‌خواری در بزم شاه، برنده شدن در بازی چوگان با رقیب، شادشاه، نجات جان پادشاه از دست شیر در مسابقه چوگان - جنگ با شادشاه و پیروزی بر او.	سرفرازی و سربلندی در آزمون‌های پدر (قیصر) و خودساختگی و رسیدن به بلوغی در خور پادشاهی
۵	خدایان	ازدواج با خورشید و رسیدن به مرحله یکپارچگی	پیوند با آنیمای درون
۶	برکت نهایی	رسیدن به تاج و تخت قیصر در کنار خورشید.	یافتن اکسیر عشق

جدول (۳) بخش بازگشت

ردیف	مراحل سفر	سفر بیرونی	سفر درونی
۱	خودداری از بازگشت	در این قسمت بازتابی روشن از خودداری بازگشت جمشید دیده نمی‌شود تنها نمود آن زمانی است که افسر با رفتن جمشید به چین مخالفت می‌کند. در پی آن به ظاهر جمشید از رفتن روی برمی‌گرداند.	نوشتن نامه به پدر
۲	فرار جادویی	حرکت به سوی چین با همراهی خورشید	پشتیبانی ایزدبانو
۳	دست نجات از خارج	فصل بهار و تماشای طبیعت سرسبز	همراهی خورشید و طبیعت در فصل بهار
۴	عبور از آستان بازگشت	عبور از روم و رسیدن به چین	پذیرش قهرمان در دیارش
۵	ارباب جهان	رسیدن به تاج و تخت پادشاهی چین و برقراری عدل و داد	زندگی در کنار آنیمای درون، صورت‌مثالی، خدایان (خورشید، مادر پدر)
۶	رها در زندگی	فرمانروایی عادلانه و در فرجام نام نیک برجای گذاشتن	رسیدن به آرامش و زندگی رها و آزاد

## نتیجه گیری

کمپبل به پیروی از آرای یونگ با طرح تک اسطوره قهرمان، بستری نو در نقد کهن نمونه‌یی پدید آورد. او با مطالعه بر روی اساطیر گوناگون جهان نشان داد که بیشتر داستان‌ها از یک بن‌مایه یکسان پیروی می‌کنند. الگوی کمپبل در بردارنده سه بخش عزیمت، تشرّف و بازگشت است. بدین‌سان نویسندگان این جستار، داستان جمشید و خورشید ساوجی را بر پایه تک اسطوره کمپبل رسیدند و دریافتند مراحل سفر جمشید با کهن‌الگوی قهرمان یونگ و تک اسطوره کمپبل هماهنگ است. در مرحله عزیمت، داستان با دیدن رؤیای جمشید آغاز می‌شود. قهرمان پس از چند روز درنگ به ندای فراخوان پاسخ می‌دهد و با یاری پیر خرد، مهرباب، و پشتیبانی مادر نیکوکار، پری، هفت خوان دشوار را با سربلندی سپری می‌کند. قهرمان با ستیز با اژدها و نبرد با اکوان دیو به گونه‌ای از ناف کودکی بریده و به مرز استقلال شخصیت می‌رسد چرا که اژدها و دیو از تاریک‌ترین بخش‌های روان هستند که جمشید با تندرستی از آن‌ها می‌گذرد و سرانجام با رفتن به سوی دریا و وارد شدن به شکم نهنگ به صورت تمثیلی به رحم مادر جهان پا می‌نهد و پس از گرفتاری‌ها و بیرون‌شدن از آن و رسیدن به بیشه‌ای و یاری گرفتن از تار جادویی پریزاد به زایشی دوباره دست می‌یابد. پس از آن قهرمان به مرحله تشرّف پا می‌نهد. جمشید در این مرحله به سرزمین روم پا می‌گذارد و در آنجا پس از فراز و نشیب‌های بسیار آнімای درونش - خورشید - را می‌یابد که همان ایزد بانوی کمپبل است و با طیّ آزمون‌هایی که خدایان، قیصر، پیش‌پای او می‌گذارند با پیروزی سربلند می‌شود و در نهایت با پیوند با خورشید، برکت نهایی، اکسیر عشق را در می‌یابد و سرانجام در مرحله بازگشت، با نوشتن نامه‌ای به پدر خواستار برگشت به چین می‌شود. این بخش از سفر با قسمت پرهیز از بازگشت کمپبل بازتاب روشنی ندارد چرا که جمشید خواهان برگشت به چین است اما با ناسازگاری افسر روبه‌رو می‌شود و به ظاهر از طرح سفر رویگردان می‌شود. لیکن درنهایت، جمشید با هماهنگی خورشید با طرح نقشه به گاه بهاران به سوی چین رهسپار می‌شود. قهرمان در پایان با کسب هویت و استقلال و کوله‌باری از خرد و دانش به سوی مردم سرزمینش که آمدن او را چشم به راه داشتند بازمی‌گردد و با نشستن بر تخت پادشاهی و بر پا داشتن عدل با آرامش و آزادی در کنار خورشید و مردم، زندگی این جهانی را به پایان می‌رساند و توشه خوش‌نامی و نیکی را برای آن جهان به همراه می‌برد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - پالمر، مایکل، (۱۳۸۸)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمودی، تهران: انتشارات رشد، چ ۱.
- ۲ - سباز، گرترو، (۱۳۹۵)، *فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور*، ترجمه محمد رضا بقاپور، تهران: بهمن، چ ۱.
- ۳ - ساوجی، سلمان، (۱۳۸۹)، *دیوان*، مقدمه و تصحیح عباسعلی وفا، تهران: انتشارات علمی، چ ۱.
- ۴ - ستاری، جلال، (۱۳۶۸)، *افسون شهرزاد*، تهران: توس، چ ۱.
- ۵ - حیگال، رابرت، (۱۳۹۰)، *اسطوره*، احمدرضا تقاء، تهران: نشر ماهی، چ ۱.
- ۶ - شایگان فر، حمید رضا، (۱۳۸۰)، *نقد ادبی*، تهران: دستان، چ ۱.
- ۷ - شوالیه، ژان و آلن گبران، (۱۳۸۵)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی (جلد ۵، ۴، ۳، ۲)، تهران: جیحون، چ ۲.
- ۸ - قربان صباغ، محمودرضا، (۱۳۹۲)، «بررسی ساختار هفت خوان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان» *جستارهای ادبی*، سال ۴۶، شماره ۱۸۰، صص ۲۷-۵۶.
- ۹ - کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۹۰)، *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: نشر مرکز، چ ۶.
- ۱۰ - \_\_\_\_\_، (۱۳۹۲)، *نامه باستان*، ج ۴ و ۶، تهران: نشر سمت، چ ۷.
- ۱۱ - کمپیل، جوزف، (۱۳۹۲)، *قهرمان هزار چهره*، برگردان شادی خسرو پناه، مشهد: نشر گل آفتاب، چ ۵.
- ۱۲ - کنگرانی، منیژه، (۱۳۸۸)، «تحلیل تک اسطوره نزد کمپیل با نگاهی به قصه یونس و ماهی» فصلنامه پژوهشنامه فرهنگستان هنر، شماره ۱۴، صص ۷۴-۹۱.
- ۱۳ - کوپر، جی.سی، (۱۳۸۰)، *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیح کرباسیان، تهران: فرشاد، چ ۱.
- ۱۴ - گورین، ویلفردال و دیگران، (۱۳۸۳)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: انتشارات اطلاعات، چ ۴.

- ۱۵ - مکاریک، ایرنا، ریما، (۱۳۸۸)، *دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مه‌ران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگاه، چ ۳.
- ۱۶ - مورنو، آنتونی، (۱۳۷۶)، *یونگ، انسان مدرن و خدایان*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز، چ ۴.
- ۱۷ - خامور مطلق، بهمن، (۱۳۹۲)، *درآمدی بر اسطوره‌شناسی*، تهران: سخن، چ ۱.
- ۱۸ - خورآقایی، آرش، (۱۳۸۸)، *عدد، نماد، اسطوره*، تهران: افکار.
- ۱۹ - ووگلر، کریستوفر، (۱۳۸۷)، *سفر نویسنده*، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- ۲۰ - هیلنز، جان راسل، (۱۳۸۳)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه و تألیف باجلان فرّخی، تهران: انتشارات اساطیر، چ ۱.
- ۲۱ - یاورى، حورا، (۱۳۸۷)، *روانکاوی و ادبیات دو متن دو انسان، دو جهان*، تهران: سخن، چ ۱.
- ۲۲ - یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۹)، *روح و زندگی*، ترجمه لطیف صدیقانی، تهران: جامی، چ ۱.
- ۲۳ - \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران: نشر جامی، چ ۷.
- ۲۴ - \_\_\_\_\_، (۱۳۷۳)، *روانشناسی و کیمیا گری*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی، چ ۱.

25- Rensam.Riske.(2009) The Innateness of Myth: a New Interpretation of Josef Campbel's Respation of C.G. Jung. Continuum